

کلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند می‌نویسد:

«و هی تتوقف علی مقدمات.

إحداها كون المتكلم فى مقام بيان تمام المراد لا الإهمال أو الإجمال. ثانيها انتفاء ما يوجب

التعيين. ثالثها انتفاء القدر المتيقن فى مقام التخاطب»^۱

توضیح:

۱. مقدمه اول: متکلم در مقام بیان تمام مراد خود است.

۲. [ما می‌گوییم: درباره فرق بین اجمال و اهمال، دو گونه تفاوت گذاشته شده است:

الف) اهمال جایی است که متکلم نه در مقام بیان است و نه در مقام عدم بیان. (یعنی درصدد آن است که حکم را روی موضوعی قرار دهد و الان از یک حیث به این موضوع توجه دارد ولی اصلاً حیث‌های دیگر مورد توجه او نیست.)

و اجمال جایی است که متکلم در مقام بیان نیست ولی در مقام عدم بیان است (یعنی اصلاً درصدد آن است که تمام قیودات موضوع را مطرح نکند و به خاطر مصلحتی می‌خواهد کلام مجمل باشد. مرحوم فاضل متشابهات را از این قسم برمی‌شمارد).^۲

ب) اجمال همان است که در قول (الف) هم مطرح است ولی اهمال عبارت است از صورتی است که متکلم خود از قیودات موضوع مطلع نیست.^۳ مرحوم مروج درباره اهمال مثال می‌زند:

«و الإهمال قيل: هو كون المتكلم فى مقام إثبات الحكم لطبيعة الموضوع فى الجملة و ان لم يكن عالماً بالكيفيتين، كقول غير الطبيب للمريض: «لا بد لرفع المرض من شرب الدواء» حيث لا يعلم بالدواء و لا بكيفية شربه.»^۴

^۱. كفاية الاصول، ص ۲۴۷

^۲. ن ک: ایضاح الکفایه (فاضی لنکرانی)، ج ۳، ص ۵۴۹؛ اصول فقه شیعه (فاضل لنکرانی)، ج ۶، ص ۵۲۹

^۳. ن ک: منتهی الدرایه، ج ۳، ص ۷۱۴

^۴. همان



۳. مطابق هر دو تعریف، جایی که متکلم در مقام اصل تشریع است و عامدانه قیودات موضوع را مطرح نمی‌کند، در مقام اجمال است (و همین از کلام مرحوم مظفر قابل استفاده است)^۱

البته برخی گفته‌اند که جایی که متکلم در مقام اصل تشریع است، مقام اجمال است.^۲ در این باره می‌توان گفت:

مطابق با تعریف (ب)، هرچه از ناحیه شارع وارد می‌شود، یا مطلق است و یا مجمل است و اجمال در کلام شارع راه ندارد، چرا که در این تعریف اجمال به معنای آن است که متکلم خود قیود را نمی‌داند و این در حق شارع منتفی است.

ولی مطابق با تعریف (الف)، اگر شارع صرفاً در مقام بیان اصل تشریع است و توجهی به بودن و یا نبودن قیود ندارد، می‌توان آن را اجمال دانست ولی اگر شارع عامدانه می‌خواهد در مقام اصل تشریع، قیودات را مطرح نکند، در این صورت در مقام اجمال است.]

۴. مقدمه دوم: قرینه‌ای که موجب تعیین برخی از قیودات شود، موجود نباشد.

۵. مقدمه سوم: در مقام مخاطب قدر متیقن خاصی موجود نباشد.

ما می‌گوییم:

۱. مراد از قدر متیقن در مقام مخاطب، آن است که اگر بین متکلم و «مقصود بالافهام»، قدر متیقنی وجود دارد که نوعی قرینه حالیه محسوب می‌شود، متکلم می‌تواند کلام را به صورت کلی بیاورد و برای تعیین قید و خصوصیت خاص، به قرینه حالیه تمسک کند.

۲. به همین جهت مرحوم آخوند تصریح دارند که اگر قدر متیقن موجود باشد ولی در مقام مخاطب نباشد، چنین قدر متیقنی نمی‌تواند قرینه حالیه باشد.

«لو كان المتيقن بملاحظة الخارج عن ذاك المقام في البين فإنه غير مؤثر في رفع الإخلال بالغرض لو كان بصدد البيان كما هو الفرض فإنه فيما تحققت لو لم يرد الشيع لأخل بغرضه حيث إنه لم ينيه مع أنه بصدده وبدونها لا يكاد يكون هناك إخلال به حيث لم يكن مع انتفاء الأولى إلّا في مقام الإهمال أو الإجمال و مع انتفاء الثانية كان البيان بالقرينة و مع انتفاء الثالثة

۱. ن. ک: اصول الفقه (مظفر)، ص ۱۹۷

۲. ن. ک: مباحث الاصول (سید عبدالصاحب حکیم)، ج ۳، ص ۴۵۶



لا إخلال بالغرض لو كان المتيقن تمام مراده فإن الفرض أنه بصدد بيان تمامه و قد بينه لا بصدد بيان أنه تمامه كي أخل ببيانه فافهم^۱

توضیح:

۱. اگر غرض متکلم، طبیعت مقیده باشد، و به اتکا قدرتیقن در غیر مقام مخاطب، از آوردن قید سر باز زنند، به غرض خود اخلال کرده است.
۲. چرا که اگر مقدمات حکمت محقق شده باشد (یعنی متکلم در مقام بیان باشد و قیدی نیآورده باشد و قدر متیقن در مقام مخاطب هم نباشد) و متکلم مطلق (شیاع) را اراده نکرده باشد، متکلم به غرض خود اخلال کرده است (یعنی نمی‌توان با اتکاء به قدر متیقن‌های دیگر، غرض را تأمین کرد).
۳. چرا که متکلم درصدد بیان تمام مراد بوده است و به «عدم شیاع» تنبه نداده است.
۴. البته اگر مقدمات حکمت تمام نباشد، اخلال به غرض حاصل نمی‌شود.
۵. چرا که اگر مقدمه اول (در مقام بیان تمام مراد بودن) حاصل نباشد، متکلم صرفاً در مقام اجمال و اجمال است.
۶. و اگر مقدمه دوم (انتفاء قید) حاصل نباشد، بیان به وسیله قرینه حاصل است.
۷. و اگر مقدمه سوم (انتفاء قدر متیقن در مقام مخاطب) حاصل نباشد، باز هم «آوردن کلام بدون قید لفظی» اخلالی به غرض وارد نمی‌کند (چرا که اگر مراد متکلم از «نان»، «نان متعارف و متیقن بین مخاطب و متکلم» است و به عبارتی تمام مراد متکلم، همان متیقن است، متکلم، با گفتن نان، می‌تواند غرض خود را به مخاطب انتقال دهد).
۸. توجه شود که آنچه در کلام لازم است، رعایت شود، آن است که متکلم «تمام مراد» خود را به مخاطب بفهماند ولی لازم نیست که متکلم بگوید که «قدر متیقن تمام مراد» است.
۹. پس اگر قرار بود [یک] متکلم بگوید قدر متیقن (مثلاً نان سنگک) مراد است، می‌توانست صرفاً بگوید «نان می‌خواهم» و با اتکا به قدر متیقن، مراد خود را بفهماند ولی اگر قرار بود [دو] متکلم بگوید «قدر متیقن مراد است و غیر آن (نان ساندویچی) مراد نیست (یعنی قدر متیقن تمام مراد است)»، اتکاء به قدر متیقن کافی نبود.

^۱. کفایة الاصول، ص ۲۴۷



ما می‌گوییم:

۱. عبارت آخر مرحوم آخوند به نوعی دچار مشکل است چرا که متکلم در صدد بیان «تمام مراد» است، «تمام مراد» به معنای آن است که قدر متیقن مراد است و غیر آن مراد نیست و لذا فرقی بین دو مقام که مرحوم آخوند تصویر کرده است وجود ندارد.
۲. اللهم الا ان يقال: مرحوم آخوند می‌خواهند بگویند:

یک) اگر متکلم می‌خواهد تمام مرادش را بفهماند (و نه اینکه آن را تلفظ و تکلم کند)، می‌توانست بخشی را خود بگوید و بخشی را به قرینه حالیه موکول کند ولی (ب) اگر متکلم می‌خواهد تمام مرادش را در جمله خودش به کار گیرد و کلامش متضمن تمام مرادش باشد، در این صورت کلام او متضمن تمام مراد نیست.

۳. البته مرحوم آخوند (شاید به همین جهت) در حاشیه از این مطلب بازگشته است و می‌نویسد:

ما می‌گوییم:

مرحوم آخوند در حاشیه در توضیح «فافهم» می‌نویسد:

«إشارة إلى أنه لو كان بصدد بيان إنه تمامه ما أخلّ ببَيَّانه ، بعد عدم نصب قرينه على إرادة تمام الأفراد ، فإنه بملاحظته يفهم أن المتيقن تمام المراد ، وإلا كان عليه نصب القرينه على إرادة تمامها ، وإلا قد أخلّ بغرضه ، نعم لا يفهم ذلك إذا لم يكن إلّا بصدد بيان أن المتيقن مراد ، لا بصدد بيان أن غيره مراد أو ليس بمراد ، قبلاً للجمال والاهمال المطلقين ، فافهم فإنه لا يخلو عن دقة (منه أعلى الله مقامه)»^۱

توضیح:

۱. اگر متکلم مرادش فرض دو باشد و بخواهد بگوید (و در کلام خود به آن تلفظ کند) که «قدر متیقن تمام مرادش بوده است و غیر قدر متیقن مرادش نبوده است» و با این حال، صرفاً کلی را بیان کند و فهم قید را به قدر متیقن که همان قرینه حالیه است، واگذار کند، باز هم اخلال به غرض نکرده است. چرا که:
۲. وقتی مخاطب به سبب قدر متیقن در مقام مخاطب، از «لفظ کلی»، معنای مقید را می‌فهمد، همین که متکلم قرینه‌ای بر «عدم قدر متیقن» اقامه نکرده باشد، همین «عدم قرینه»، قرینه می‌شود بر اینکه مراد متکلم «همه افراد کلی» نیست و صرفاً همان افراد متیقن را اراده کرده است (پس همین قرینه می‌شود بر اینکه قدر متیقن مراد است و غیر آن مراد نیست)

^۱. همان، ص ۲۴۸ (پاورقی)



۳. البته (الف:) در جایی «اتکا به قدر متیقن»، می‌تواند قرینه بر این باشد که «آنچه گفته شده است، تمام مراد است و غیر آن مراد نیست»، که متکلم به قدر متیقن اتکا کند هم برای اینکه بگوید قدر متیقن مراد است و هم برای اینکه بگوید غیر متیقن، مراد نیست.

۴. ولی (ب:) اگر متکلم صرفاً برای «تعیین مراد»، به قدر متیقن اتکا کند، در این صورت می‌تواند ادعا کند که تمام مراد را فهمانده است ولی نمی‌تواند ادعا کند که تمام مراد را بیان کرده است [ما می‌گوییم: در این صورت نمی‌تواند ادعا کند که «تمام» مراد را فهمانده است]

۵. و این فرض دوم (یعنی اگر متکلم صرفاً در مقام بیان مراد است) در قبال اجمال و اجمال است که در آنجا نه مراد بیان شده است و نه اینکه «کلام تمام المراد است» بیان شده است.

۶. پس ما سه حالت داریم، «اجمال و اجمال» (که نه مراد معلوم است و نه معلوم است که «آنچه بیان شد تمام مراد است»، فرض الف (که هم مراد معلوم است و هم معلوم است که آنچه بیان شده است تمام مراد است) و فرض ب (که مراد معلوم است ولی معلوم نیست که آنچه بیان شده است تمام مراد است) ما می‌گوییم:

۱. ما حصل فرمایش مرحوم آخوند در این حاشیه و مطلبی که باعث این حاشیه شده است، آن است که:
۱- گاهی متکلم می‌خواهد به مخاطب، بفهماند که تمام مرادش چیست، در این صورت می‌تواند به قدر متیقن در مقام مخاطب اعتماد کند. (یعنی بخشی را خود اشاره کند و بخشی را هم موکول به قرینه حالیه کند)

۲- ولی گاهی متکلم می‌خواهد به مخاطب بفهماند که «آنچه می‌گوید تمام مراد است و غیر آن مراد نیست» (و این مطلب را با کلام لفظی خود تفهیم کند) در این صورت چون به «قید» (یعنی قدر متیقن) تکلم نکرده است، می‌توان گفت که «اتکاء به قدر متیقن»، نمی‌تواند چنین مطلبی را بفهماند.
۳- اما مرحوم آخوند در حاشیه از آنچه در ۲ گفتیم اضراب کرده و می‌گوید:

۳-۱) گاهی متکلم هم در مقام بیان آن است که قدر متیقن مراد است و هم در مقام بیان آن است که غیر متیقن مراد نیست، در این صورت اگر به «قدر متیقن در مقام مخاطب» اتکا کند، می‌تواند به مخاطب مراد خود را بفهماند و می‌تواند همچنین بفهماند که «غیر آن مراد نیست». (پس گویی همان کلام لفظی چنین دلالتی دارد)

۳-۲) ولی گاهی متکلم صرفاً در مقام آن است که بگوید قدر متیقن مراد است ولی نمی‌خواهد بگوید که غیر قدر متیقن مراد نیست. در این صورت اتکاء به قدر متیقن



صرفاً ثابت می‌کند که مراد چیست ولی نمی‌تواند ثابت کند که «آنچه بیان شده است تمام مراد است»

۲. اما به نظر می‌رسد این سخن (تفصیل ۳) از این حیث با مشکل مواجه است که: وجود قرینه حالیه، در اختیار متکلم نیست که اگر خواست به آن اتکا کند و اگر نخواست به آن اتکا نکند. پس اگر چنین قرینه‌ای موجود است، لاجرم کلام به آن محفوف می‌شود. مرحوم آخوند سپس می‌نویسد که «مقام بیان تمام مراد» که در این بحث مطرح است به معنای «بیان» که در بحث «قبح عقاب بلایان» مطرح شده است، نیست:

«ثم لا يخفى عليك أن المراد بكونه في مقام بيان تمام مراده مجرد بيان ذلك و إظهاره و إفهامه و لو لم يكن عن جد بل قاعدة و قانونا لتكون حجة فيما لم تكن حجة أقوى على خلافه لا البيان في قاعدة قبح تأخير البيان عن وقت الحاجة فلا يكون الظفر بالمقيد و لو كان مخالفا كاشفا عن عدم كون المتكلم في مقام البيان و لذا لا ينثلم به إطلاقه و صحة التمسك به أصلا فتأمل جيدا.»^۱

توضیح:

۱. در بحث قبح عقاب بلایان، بیانی می‌تواند رافع قبح عقاب شود که کاشف از مراد جدی باشد. ولی:
۲. در ما نحن فیه بیانی می‌تواند باعث پیدایش اطلاق شود که کاشف از تمام مراد استعمالی باشد.
۳. و لذا اگر قیدی پیدا شد، اعلام می‌کند که مراد جدید در محدوده آن قید، غیر از مراد استعمالی است ولی بیان نسبت به مراد استعمالی هنوز باقی است و لذا کلام از جهت سایر قیود، کماکان مطلق است.
۴. پس: بیان در ما نحن فیه یعنی اینکه متکلم در مقام بیان یک قاعده و قانون است.

۱. همان

